

نقد و بررسی نظریه دیدبانی پیرامون ماهیت فلسفه مضاف

حسن محیطی اردکان*

چکیده

بحث از ماهیت و چیستی فلسفه مضاف، یکی از مباحث مطرح در میان فیلسوفان بوده است. از آنجا که خاستگاه این بحث مغرب‌زمین است، طبیعی است که نخست باید ماهیت فلسفه مضاف را از نگاه آنان مورد کنکاش قرار داد. در یک بررسی، چهار گونه فلسفه مضاف مطرح است: فلسفه‌های مضاف به علوم با رویکرد تاریخی، فلسفه‌های مضاف به علوم با رویکرد منطقی، فلسفه‌های مضاف به حقایق با رویکرد تاریخی و فلسفه‌های مضاف به حقایق با رویکرد منطقی.

افزون بر این، دو نوع دیگر نیز مطرح است عبارتند از: فلسفه‌های مضاف به علوم با رویکرد تاریخی - منطقی و فلسفه‌های مضاف به حقایق با رویکرد تاریخی - منطقی.

در این پژوهش، سعی شده تا با روش توصیفی - تحلیلی، این نظریه مورد نقد و بررسی قرار گیرد. حاصل این تحقیق بیان ابهامات، ناسازگاری‌ها و نقدهایی است که صحت و نو بودن این طرح را مورد سؤال قرار داده است.

کلیدواژه‌ها: فلسفه مضاف، علوم، رئوس ثمانیه، رویکرد تاریخی، رویکرد منطقی.

مقدمه

امروزه بحث از چیستی و ماهیت فلسفه مضاف به یکی از بحث‌های جدی و مهم در حوزه فلسفه علوم اجتماعی تبدیل شده و هر صاحب فکر و اندیشه‌ای در این حوزه سعی می‌کند تا با بیان محسّنات دیدگاه خود و نقد دیدگاه‌های اندیشمندان دیگر، گامی مثبت در جهت تبیین دقیق و صحیح مسئله مورد نزاع بردارد. دکتر خسروپناه از جمله متفکرانی است که قدم به این عرصه گذاشته و حاصل تلاش فکری خود در این زمینه را در قالب کتابی با نام فلسفه فلسفه اسلامی عرضه نموده است. ایشان در کتاب مزبور با نقد دیدگاه‌های موجود در تبیین ماهیت فلسفه مضاف، نظریه‌ای پیرامون چیستی فلسفه‌های مضاف ارائه داده و مدعی ابتکاری بودن آن است. از آنجاکه تدقیق در نظریه وی می‌تواند ابعاد تازه‌تری از این بحث را روشن کند، این پژوهش را به بررسی دیدگاه ایشان اختصاص دادیم.

پیش از شروع بحث، بجاست معنا و مفهوم فلسفه مضاف تا حدی روشن شود. از آنجاکه در نگاه بدوی تصور بر این است که فلسفه مضاف با اضافه شدن فلسفه به علمی از علوم به دست می‌آید، بدیهی است که برای در امان ماندن از حجاب نزاع لفظی، نخست باید معنای فلسفه و نیز علم را واکاوی نماییم.

مفاهیم

معنای فلسفه

واژه «فلسفه» در چند معنای زیر به کار برده شده است:

الف. همه علوم حقیقی

فلسفه در ابتدا اسمی عام برای تمام علوم حقیقی تلقی می‌شد و به دو دسته علوم نظری و عملی تقسیم می‌گشت. علوم نظری شامل طبیعیات، ریاضیات و الهیات بود و علوم عملی به سه شاخه اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن منشعب می‌شد. علوم قراردادی و اعتباری مانند صرف و نحو و دستور زبان از قلمرو فلسفه به این معنا خارجند (مصباح، ۱۳۸۳، ص ۲۷).

ب. علوم حقیقی و برخی علوم اعتباری

در قرون وسطا، فلسفه مفهوم گسترده‌تری یافت و علاوه بر علوم حقیقی، برخی علوم اعتباری نظیر ادبیات و معانی و بیان را دربر می‌گرفت (همان، ص ۳۷).

ج. متافیزیک، مابعدالطبیعه، فلسفه اولی

موضوع فلسفه به این معنا، موجود مطلق یا همان موجود بما هو موجود است. به همین دلیل، فلسفه را به علمی تعریف کرده‌اند که از احوال موجود مطلق بحث می‌کند یا علمی که از احوال کلی وجود گفت‌وگو می‌کند و یا مجموعه قضایا و مسائلی که پیرامون موجود بما هو موجود مطرح می‌شود. فلسفه در این اصطلاح متکفل اثبات مبادی تصدیقی سایر علوم است و برای اثبات مسائل فلسفی از روش تعقلی بهره می‌گیرد (همان، ص ۹۰).

د. هر نوع فعالیت عقلی و فراتجربی

فلسفه در این اصطلاح در مقابل علم (به معنای معرفت تجربی) و اعم از فلسفه به معنای متافیزیک

گردآوری و تنظیم شده باشند.» با لحاظ این تعریف علوم تاریخ، جغرافیا و رجال که از گزاره‌های شخصی شکل گرفته‌اند نیز علم نامیده می‌شوند. علم به این معنا علوم اعتباری مثل زبان را نیز دربر دارد.

د. قضایای کلی تنظیم شده حول محوری واحد

علم در اصطلاحی دیگر، به مجموعه‌ای از گزاره‌های کلی گفته می‌شود که حول محور واحد تنظیم شده‌اند. آنچه در این معنای از علم مهم است کلیت و عمومیت گزاره‌های موجود در آن است. بنابراین، قضایای شخصی مانند آنچه در تاریخ، رجال و جغرافیا از آن بحث می‌شود علم نخواهند بود. اما در این اصطلاح، حقیقی یا اعتباری بودن ماهیت گزاره‌ها اهمیتی ندارد. بنابراین، شامل علوم مانند ریاضیات، فلسفه، منطق، ادبیات، حقوق و... می‌شود.

ه. مجموعه گزاره‌های کلی حقیقی تنسیق شده حول

محوری واحد

تفاوت علم در این معنا با علم به دو معنای پیشین در آن است که علم در این معنا گزاره‌های شخصی و علوم اعتباری را شامل نمی‌شود و تنها علوم حقیقی را دربردارد. بنابراین، می‌توان گفت مراد از علم در این اصطلاح، «مجموعه‌ای از گزاره‌های کلی حقیقی است که حول محور واحد تنظیم شده‌اند؛ مانند فلسفه، منطق، فیزیک و شیمی» (حیبی، ۱۳۸۶، ص ۲۹-۳۴).

و. مجموعه قضایای کلی حاصل از کاوش‌های

تجربی

پوزیتیویست‌ها که با رویکرد تقلیل‌گرایانه تنها علم

است که شامل منطق، شناخت‌شناسی، هستی‌شناسی (متافیزیک)، خداشناسی، روان‌شناسی غیرتجربی، زیبایی‌شناسی، اخلاق و سیاست می‌شود (همان، ص ۶۵).

مراد از فلسفه در فلسفه مضاف در اصطلاح رایج، معنای اخیر است؛ زیرا در فلسفه‌های مضاف تلاش بر آن است تا با روش عقلی مبانی و مبادی تصویری و تصدیقی مضاف‌الیه استنباط و استخراج شود. بنابراین، می‌توان فلسفه مضاف را عبارت از مجموعه تأملات نظری و تحلیلی راجع به یک پدیده دانست (لاریجانی، ۱۳۷۶).

معانی علم

علم نیز در معانی زیادی به کار برده شده که در زیر به آنها اشاره می‌شود:

الف. مطلق آگاهی

اصلی‌ترین معنای علم، دانستن در برابر ندانستن است. به همه دانستنی‌ها صرف نظر از نوع آنها علم اطلاق می‌شود (سروش، ۱۳۵۷، ص ۴).

ب. اعتقاد یقینی

علم در این اصطلاح، معادل تصدیق و عبارت است از «فهم اینکه واقع همان است که قضیه بیان می‌کند».

ج. مجموعه‌ای از قضایای تنظیم شده حول محوری

واحد

گاهی مراد از علم «مجموعه‌ای از گزاره‌های جزئی یا کلی است که حول محور واحد با هدف و غرض خاص

مطابق دیدگاه دوم، رابطه میان فلسفه‌های مضاف و رئوس ثمانیه، عموم و خصوص من وجه است. مسائلی همچون پیشینه تاریخی یک علم، مؤسس و شخصیت‌های بارز آن علم، نام‌گذاری و انحای تعلیم، مسائل مختص رئوس ثمانیه و مطالبی همچون ماهیت گزاره‌های علم مضاف‌الیه و پیش‌انگاره‌های مؤثر بر مضاف‌الیه، علل و انواع تطورات علم، مختص فلسفه‌های مضافند. علاوه بر این، رئوس ثمانیه تنها مسائل کلی و مقدماتی علوم را طرح می‌کنند. درحالی‌که مضاف‌الیه فلسفه‌های مضاف همیشه علم نیستند، بلکه فلسفه‌های مضاف به امور (هستومندهای دستگاہوار انگاشته و به تعبیر دیگر امور نظام‌مند غیرعلمی)، تعداد زیادی از فلسفه‌های مضاف را تشکیل می‌دهند. هر دو تعریف فوق در دیدگاه آقای خسروپناه مورد نقد قرار گرفته است (همان، ص ۳۵).

پس از روشن شدن اجمالی معنای فلسفه مضاف و به منظور بررسی دیدگاه آقای خسروپناه، لازم است اصل دیدگاه ایشان که «نظریه دیدبانی» نامیده شده تبیین شود.

تقریر نظریه دیدبانی

نظریه آقای خسروپناه در دو بخش ماهیت فلسفه مضاف و اقسام آن قابل تبیین است.

ماهیت فلسفه مضاف

مؤلف کتاب فلسفه فلسفه اسلامی در بخش چپستی فلسفه‌های مضاف، نخست به ارائه تعریف فلسفه مضاف در غرب می‌پردازد و با اشاره به تعریف واژه

معتبر را علوم تجربی می‌دانستند و به مهمل بودن فلسفه حکم می‌کردند، تعریف دیگری را از علم ارائه می‌دهند. به نظر آنها، علم عبارت است از «مجموعه قضایای کلی حاصل از کاوش‌ها و داده‌های حسی» (چالمرز، ۱۳۷۴، ص ۱۳).

علمی که گاه مضاف‌الیه فلسفه قرار می‌گیرد علم به معنای سوم - مجموعه‌ای از قضایای تنظیم شده حول محوری واحد - است. بنابراین، علوم شخصی مانند تاریخ و رجال، علوم کلی همچون فلسفه و منطق، علوم حقیقی همچون فیزیک و فلسفه، و علوم اعتباری نظیر ادبیات و حقوق را شامل می‌شود. پس از روشن شدن اجمالی مفهوم فلسفه و علم لازم است به برخی از دیدگاه‌ها در زمینه ماهیت فلسفه مضاف اشاره شود.

فلسفه مضاف

برخی از اندیشمندان فلسفه مضاف را صورت بسط‌یافته رئوس ثمانیه دانسته‌اند (مصباح، ۱۳۷۰، ص ۷۲-۷۳). اما برخی دیگر، «دانش مطالعه فرانگر/عقلانی احوال و احکام کلی یک علم یا رشته علمی همچون علم جامعه‌شناسی و علوم انسانی یا یک هستومند دستگاہوار انگاشته حقیقی یا اعتباری (مانند جامعه و علم)» را فلسفه مضاف نامیده‌اند (رشاد، ۱۳۸۵، ص ۳۳). به نظر می‌رسد مراد از «هستومند دستگاہوار انگاشته» در این تعریف اموری است که گرچه به‌طور مستقل علم محسوب نمی‌شود، اما مسائل مربوط به آن به لحاظ کمی و کیفی به اندازه‌ای بسط یافته که قابلیت ساماندهی در حد و قالب یک دانش را پیدا کرده است (همان، ص ۳۶).

تاریخی و روش برخی دیگر منطقی و عقلی است. بنابراین، نمی‌توان روش عقلی را برای همه انواع فلسفه‌های مضاف پذیرفت؛ زیرا تنها فلسفه‌های مضاف با رویکرد منطقی از روش عقلی یا عقلایی بهره می‌گیرند، برخلاف فلسفه‌های مضاف با رویکرد تاریخی که پرسش‌های بیرونی علوم و پرسش‌های درونی واقعیت‌ها را با روش نقلی و رویکرد تاریخی پاسخ می‌دهد (همان، ص ۴۰-۴۱). ایشان از اشتراک لفظی فلسفه مضاف در ارائه دو تعریف زیر برای دو نوع فلسفه مضاف کمک می‌گیرد (همان، ص ۳۹):

فلسفه مضاف به علوم: فلسفه مضاف به علوم، به نوعی از فلسفه مضاف گفته می‌شود که در آن علمی از علوم مضاف‌الیه فلسفه قرار گرفته است. بنابراین، فلسفه مضاف به علوم را می‌توان دانشی دانست که با رویکردی تاریخی یا منطقی به پرسش‌های بیرونی دانش‌های درجه اول می‌پردازد.

فلسفه مضاف به حقایق: فلسفه مضاف به حقایق، به نوعی از فلسفه مضاف گفته می‌شود که در آن حقیقتی از حقایق و نه علمی از علوم مضاف‌الیه فلسفه قرار گرفته است. بنابراین، فلسفه مضاف به حقایق را می‌توان دانشی دانست که با رویکردی تاریخی یا منطقی به پرسش‌های درونی واقعیت‌ها پاسخ می‌دهد.

اقسام فلسفه‌های مضاف

بر اساس تعاریف فوق، می‌توان فلسفه‌های مضاف را به چهار قسم تقسیم نمود؛ زیرا فلسفه یا به علم اضافه می‌شود و یا به واقعیت. هریک از این دو نوع

Philosophy همراه با of در فرهنگ لغت آکسفورد می‌نویسد: «فلسفه با of در دیکشنری آکسفورد، مطالعه اصول عام برخی از شاخه‌های خاص معرفت، تجربه یا فعالیت به طور غیرصحيح [بررسی] آن اصول عام از هر موضوع یا پدیده‌ای تعریف شده است» (خسروپناه، ۱۳۸۹، ص ۳۴).

وی سپس به تشریح دیدگاه خود مبنی بر اشتراک لفظی مفهوم فلسفه مضاف می‌پردازد. ایشان بعد از اشاره به اینکه واژه فلسفه در فلسفه‌های مضاف به هیچ‌یک از تعاریف پیش‌گفته به کار نمی‌رود و نمی‌توان تعریف مشهور، یعنی فلسفه به معنای متافیزیک و عوارض موجود بما هو موجود، را بر آنها تطبیق کرد تصریح می‌کند که واژه فلسفه مضاف، مشترک لفظی است؛ مشترک لفظی میان دانش‌های هنجاری و منطقی و دانش‌های توصیفی و تاریخی، همچنین میان فلسفه‌های مضاف درجه اول و فلسفه‌های مضاف درجه دوم، نیز میان فلسفه‌های مضاف به نظام معرفتی (اعم از مکتب معرفتی یا دانش نظام‌محور) و فلسفه‌های مضاف به واقعیت‌ها و موجودات (غیر از نظام معرفتی، اعم از واقعیت‌های حقیقی یا اعتباری و اعم از واقعیت‌های ذهنی یا خارجی و اعم از واقعیت‌های مادی و مجرد).

دلیل ایشان بر اشتراک لفظی فلسفه مضاف، عدم امکان حمل معنایی واحد بر گونه‌های مختلف فلسفه مضاف است؛ با این توضیح که انواع مختلف فلسفه مضاف در هیچ‌یک از معیارهای تعریف اعم از موضوع، روش، غایت، وظایف عالمان و یا سنخیت مسائل علم مشترک نیستند تا تعریف یکسانی داشته باشند. برای مثال، روش برخی از فلسفه‌های مضاف،

- نیز یا رویکرد تاریخی دارند و یا رویکرد منطقی. با این نوع نگاه، چهار قسم فلسفه مضاف با اوصاف زیر به دست می آید (همان، ص ۳۵-۴۱):
۱. فلسفه مضاف به علوم با رویکرد تاریخی: فلسفه مضاف به علوم با رویکرد تاریخی که شامل فلسفه معرفت دینی، فلسفه علوم تجربی، فلسفه علوم اجتماعی و... می شود، دارای ویژگی های زیر است:
 - اطلاق این نوع فلسفه مضاف منوط به تحقق دوره تاریخی علمی است که مضاف الیه قرار گرفته است.
 - از آنجا که این دانش با طرح پرسش های ناظر به علم مضاف الیه نظیر پرسش از تعریف، روش و رابطه آن علم با علوم دیگر سروکار دارد و درباره علوم و جهان دوم است، دانشی درجه دوم به شمار می آید.
 - این دسته از فلسفه های مضاف پس از تحقق رشته علمی، به طرح پرسش های برون علمی می پردازند.
 - وجه تسمیه این نوع از دانش به فلسفه، رویکرد کلان و ناظرگونه آن به علوم است.
 ۲. فلسفه مضاف به علوم با رویکرد منطقی: از جمله ویژگی های فلسفه مضاف به علوم با رویکرد منطقی می توان به موارد زیر اشاره کرد:
 - از آنجا که این دانش با طرح پرسش های ناظر به علم مضاف الیه نظیر تعریف، روش و رابطه آن علم با علوم دیگر سروکار دارد، دانشی درجه دوم به شمار می آید.
 - این دسته از فلسفه های مضاف درصددند تا به طرح پرسش های برون علمی پردازند.
 - با توجه به اینکه مضاف الیه این نوع از فلسفه های مضاف هنوز تحقق پیدا نکرده و تاریخی را پشت سر گذاشته است، نمی توان با رویکرد توصیفی - تاریخی به پرسش های بیرونی آن پاسخ داد.
 ۳. فلسفه مضاف به واقعیت ها با رویکرد تاریخی: فلسفه مضاف به واقعیت ها با رویکرد تاریخی از مشخصات زیر برخوردار است:
 - از آنجا که پیرامون واقعیت ها و جهان اول سخن می گوید، دانش درجه اول محسوب می شود.
 - وظیفه این نوع فلسفه مضاف طرح پرسش های درونی واقعیت هاست.
 - با رویکردی تاریخی به بررسی هویت تاریخی پدیده می پردازد.
 ۴. فلسفه مضاف به واقعیت ها با رویکرد منطقی: ویژگی های زیر نشان دهنده فلسفه مضاف به واقعیت ها با رویکرد منطقی است:
 - تنها می توان با رویکردی منطقی و استدلالی پرسش های بیرونی آن علم را مطرح کرد و در مقام بایسته و نه تحقق، به بررسی تعریف، روش و رابطه آن علم با علوم دیگر پرداخت.
 - تمام فلسفه های علوم تجربی دینی، از جمله فلسفه علم اقتصاد اسلامی (نه فقه یا مکتب اقتصاد اسلامی) و نیز فلسفه منطق فهم دین (نه اصول فقه یا مناہج التفسیر) از جمله فلسفه مضاف به علوم با رویکرد منطقی اند.
 - اطلاق این نوع فلسفه مضاف منوط به تحقق دوره تاریخی علمی است که مضاف الیه قرار گرفته است.
 - از آنجا که این دانش با طرح پرسش های ناظر به علم مضاف الیه نظیر پرسش از تعریف، روش و رابطه آن علم با علوم دیگر سروکار دارد و درباره علوم و جهان دوم است، دانشی درجه دوم به شمار می آید.
 - این دسته از فلسفه های مضاف پس از تحقق رشته علمی، به طرح پرسش های برون علمی می پردازند.
 - وجه تسمیه این نوع از دانش به فلسفه، رویکرد کلان و ناظرگونه آن به علوم است.
 - ۲. فلسفه مضاف به علوم با رویکرد منطقی: از جمله ویژگی های فلسفه مضاف به علوم با رویکرد منطقی می توان به موارد زیر اشاره کرد:
 - از آنجا که این دانش با طرح پرسش های ناظر به علم مضاف الیه نظیر تعریف، روش و رابطه آن علم با علوم دیگر سروکار دارد، دانشی درجه دوم به شمار می آید.
 - این دسته از فلسفه های مضاف درصددند تا به طرح پرسش های برون علمی پردازند.
 - با توجه به اینکه مضاف الیه این نوع از فلسفه های مضاف هنوز تحقق پیدا نکرده و تاریخی را پشت سر گذاشته است، نمی توان با رویکرد توصیفی - تاریخی به پرسش های بیرونی آن پاسخ داد.
 - ۳. فلسفه مضاف به واقعیت ها با رویکرد تاریخی: فلسفه مضاف به واقعیت ها با رویکرد تاریخی از مشخصات زیر برخوردار است:
 - از آنجا که پیرامون واقعیت ها و جهان اول سخن می گوید، دانش درجه اول محسوب می شود.
 - وظیفه این نوع فلسفه مضاف طرح پرسش های درونی واقعیت هاست.
 - با رویکردی تاریخی به بررسی هویت تاریخی پدیده می پردازد.
 - ۴. فلسفه مضاف به واقعیت ها با رویکرد منطقی: ویژگی های زیر نشان دهنده فلسفه مضاف به واقعیت ها با رویکرد منطقی است:
 - تنها می توان با رویکردی منطقی و استدلالی پرسش های بیرونی آن علم را مطرح کرد و در مقام بایسته و نه تحقق، به بررسی تعریف، روش و رابطه آن علم با علوم دیگر پرداخت.
 - تمام فلسفه های علوم تجربی دینی، از جمله فلسفه علم اقتصاد اسلامی (نه فقه یا مکتب اقتصاد اسلامی) و نیز فلسفه منطق فهم دین (نه اصول فقه یا مناہج التفسیر) از جمله فلسفه مضاف به علوم با رویکرد منطقی اند.

- رویکرد دیگر فلسفه‌های مضاف به علوم درونی و درون‌نگرانه است برخلاف فلسفه‌های مضاف به حقایق که رویکردی بیرونی و برون‌نگرانه دارند.

- سنخ مسائل فلسفه‌های مضاف به علوم پیشینی، درجه اول و ناظر به حقایق خارجی و یا ذهنی است، درحالی‌که سنخ مسائل فلسفه‌های مضاف به حقایق پسینی، درجه دوم و ناظر به علم و دانش‌های محقق است.

- میزان تأثیرگذاری فلسفه‌های مضاف نوع اول نیز بسیار بیشتر از فلسفه‌های مضاف نوع دوم است، به گونه‌ای که علاوه بر توصیف تاریخی واقعیت‌های خارجی رشته‌های علمی، با تحلیل عقلانی به توصیه و پیشنهاد منتهی می‌شود. این امر به تدریج زمینه تحول اساسی و بنیادین علوم را به دنبال خواهد داشت. این در حالی است که فلسفه‌های مضاف به حقایق درصدد ایجاد تحول اساسی و بنیادین در علم دیگری نیستند، هرچند ممکن است مطالعه فلسفی پیرامون آن پدیده به بالندگی درونی مسئله‌ای منجر شود.

| فلسفه‌های مضاف به حقایق | فلسفه‌های مضاف به علوم | |
|---|--|------------------|
| استدلالی، نقدی | توصیفی، تعلیلی، تحلیلی، نقدی | روش تحقیق |
| مبتنی بر بداهت عقلانی | مقام گردآوری: تاریخی و گزارشی مقام داوری: تاریخی، معرفت‌شناختی، عقلانی | رویکرد تحقیق |
| درونی و درون‌نگرانه | بیرونی و برون‌نگرانه | رویکرد تحقیق |
| پیشینی، درجه اول، ناظر به حقایق خارجی یا ذهنی | پسینی، درجه دوم، ناظر به علوم محقق | سنخ مسائل |
| عدم ایجاد تحول اساسی در علوم | ایجاد تحول اساسی در علوم | میزان تأثیرگذاری |

- از آنجا که پیرامون واقعیت‌ها و جهان اول سخن می‌گوید، دانش درجه اول محسوب می‌شود.

- این نوع فلسفه مضاف با تحلیل عقلی موضوع معین یعنی واقعیت خارجی یا ذهنی و یا علوم سروکار دارد.

- این نوع از فلسفه مضاف درصدد یافتن پاسخ برای پرسش‌های درونی واقعیت‌هاست.

- با قطع نظر از تحقق و یا عدم تحقق تاریخی واقعیتی موردنظر، به طرح پرسش‌های درونی می‌پردازد.

فلسفه‌های مضافی نظیر فلسفه حیات، فلسفه زبان، فلسفه ذهن، فلسفه نفس، فلسفه معرفت، فلسفه دین و فلسفه هستی از این نوع می‌باشند.

تفاوت فلسفه‌های مضاف به علوم و فلسفه‌های

مضاف به حقایق

بنابراین، با توجه به نکات فوق و با قطع نظر از تاریخی یا منطقی بودن رویکردها، تفاوت فلسفه‌های مضاف به علوم و فلسفه‌های مضاف به حقایق را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد (همان، ص ۴۱-۵۱):

- روش تحقیق در فلسفه‌های مضاف به علوم توصیفی، تعلیلی، تحلیلی و نقدی است، درحالی‌که روش تحقیق در فلسفه‌های مضاف به حقایق استدلالی و نقدی است.

- رویکرد فلسفه‌های مضاف به علوم در مقام گردآوری تاریخی و گزارشی، و نیز داوری تاریخی، معرفت‌شناختی و عقلانی است، در صورتی‌که رویکرد فلسفه‌های مضاف به حقایق مبتنی بر بداهت عقلانی است.

فلسفه، فلسفه مطلق، فلسفه معرفت‌شناسی، فلسفه علوم ریاضی (فلسفه حساب، فلسفه هندسه و...)، فلسفه علوم شهودی؛ مانند فلسفه علم عرفان. فلسفه علوم طبیعی؛ نظیر: فلسفه علم فیزیک، فلسفه علم شیمی، فلسفه زیست‌شناسی، فلسفه طب، فلسفه علم نجوم. فلسفه علوم انسانی؛ همچون فلسفه علم روان‌شناسی، فلسفه علم اقتصاد، فلسفه علم جامعه‌شناسی، فلسفه علم تاریخ، فلسفه علوم تربیتی، فلسفه علوم سیاسی، فلسفه علم مدیریت، فلسفه علم حقوق. فلسفه علوم ادبی؛ مثل فلسفه علم صرف، فلسفه علم نحو، فلسفه علم معانی، فلسفه علم بیان، فلسفه علم بدیع. فلسفه علوم دینی؛ مانند فلسفه علم کلام، فلسفه علم تفسیر، فلسفه علم حدیث، فلسفه علم فقه، فلسفه علوم اخلاق، فلسفه علم ادیان (همان، ص ۵۳-۵۴).

علوم فوق که مضاف‌الیه فلسفه قرار گرفته‌اند نیز همانند حقایق به دو روش پیشینی و پسینی قابل مطالعه و بررسی‌اند.

تفکیک میان اجزا، رؤس ثمانیه و فلسفه مضاف به

علوم

آقای خسروپناه در ادامه، برخی از پژوهشگران را به خاطر آنچه وی آن را خلط میان اجزا با فلسفه مضاف و یا خلط میان رؤس ثمانیه و فلسفه مضاف می‌خواند، تخطئه می‌کند (همان، ص ۵۵-۶۱). ایشان بر این باور است که این سه در مقام تعریف با یکدیگر متفاوتند، گرچه در برخی موارد با یکدیگر اشتراک دارند و نسبت بین آنها عموم و خصوص من وجه است. به عقیده وی، اجزای علم عبارتند از:

گونه‌های فلسفه‌های مضاف به حقایق: از جمله فلسفه‌های مضاف به حقایق می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: فلسفه زبان، فلسفه اطلاعات، فلسفه تکنولوژی، فلسفه حق، فلسفه فرهنگ، فلسفه جامعه، فلسفه تاریخ، فلسفه اقتصاد، فلسفه سیاست، فلسفه محیط‌زیست، فلسفه رسانه، فلسفه ادبیات، فلسفه زندگی، فلسفه تربیت، فلسفه فعل، فلسفه هنر، فلسفه سلامت، فلسفه معنویت، فلسفه خلق، فلسفه تفسیر (فهم)، فلسفه ذهن، فلسفه معرفت، فلسفه مبدأ، فلسفه معاد، فلسفه نبوت، فلسفه امامت، فلسفه جواهر، فلسفه اعراض، فلسفه مجردات، فلسفه طبیعت (همان، ص ۵۳).

هر حقیقتی که مضاف‌الیه فلسفه قرار بگیرد، به دو نحو می‌تواند مورد بررسی عقلانی قرار گیرد: پیشینی (در مقام بایسته یا با رویکرد منطقی) و پسینی (در مقام تحقق یا با رویکرد تاریخی). در روش پیشینی سعی بر آن است تا هر یک از حقایق با قطع نظر از تاریخ آن مورد بررسی قرار گیرد. برای مثال، در مورد زبان، محقق در پی چگونگی تحقق زبان‌های دیگر و اینکه چه تاریخی را پشت سر گذرانده‌اند نیست، بلکه درصدد تأسیس یک زبان بایسته است. اما در روش پسینی نخست باید آن امر تاریخی را پست سر بگذرانند. آن‌گاه محقق به تحلیل و بررسی تاریخی آن پدیده می‌پردازد. برای مثال، در زبان محقق به انتظار تحقق زبان می‌نشیند و سپس به تحلیل زبان تحقق‌یافته می‌پردازد.

گونه‌های فلسفه‌های مضاف به رشته‌های علمی: موارد زیر نیز نمونه‌هایی از فلسفه‌های مضاف به رشته‌های علمی می‌باشند: فلسفه علوم عقلی؛ مانند: فلسفه

۱۰. آسیب‌شناسی و کشف بایسته‌های دانش. ایشان ضمن تفکیک فوق، نظریه آیت‌الله مصباح در زمینه ماهیت فلسفه مضاف را، که بر اساس آن فلسفه علم، توسعه و تعمیق رؤوس ثمانیه شمرده می‌شود، نادرست می‌داند (همان، ص ۵۵-۵۸ و ۸۰). اهم ایرادات ایشان عبارتند از:

- اگر فلسفه‌های مضاف را بیان اصول و مبادی علم مضاف‌الیه بدانیم باید آنها را نظیر اجزای علوم بدانیم نه رؤوس ثمانیه.

- فلسفه‌های مضاف به علوم با رؤوس ثمانیه از حیث مسائل، نسبت عموم و خصوص من وجه دارند. هر دو در بحث ساختار و قلمرو علم مشترکند. بحث از وضع علم، بیان مرتبه علم و انحای تعلیمیه به رؤوس ثمانیه اختصاص دارد و بحث از ترابط دانش با علوم دیگر، لوازم و پیامدهای دانش و پیش‌فرض‌های علمی و غیرعلمی دانش مختص فلسفه‌های مضاف است.

- رویکرد رؤوس ثمانیه فقط توصیف است، اما فلسفه‌های مضاف با رویکرد توصیف، تبیین، تحلیل و توصیه پیش می‌رود.

در نهایت، ایشان در «نظریه دیدبانی»، به تبیین دو نوع فلسفه مضاف می‌پردازد و بر این باور است که وی برای اولین بار آن را مطرح نموده است (همان، ص ۸۲-۸۳):

الف) فلسفه مضاف به علوم با رویکرد تاریخی - منطقی: در این نوع از فلسفه مضاف، ابتدا با رویکرد تاریخی به پرسش‌های درونی و بیرونی علوم پاسخ داده می‌شود. سپس با رویکرد منطقی به آسیب‌شناسی پاسخ‌ها و نظریه‌ها پرداخته می‌شود. با طی این روند،

موضوعات، مسائل و مبادی تصویری و مبادی تصدیقیه. رؤوس ثمانیه هر علمی نیز عبارت است از مقدمات هشت‌گانه‌ای که قداما در دیباچه تألیفشان برای ایجاد بصیرت و شناخت بیشتر متعلمان نسبت به علم می‌گنجانند. این مقدمات شامل غایت علم، تعریف علم، موضوع علم، فایده علم، عنوان و فهرست ابواب علم، نام واضح علم یا مؤلف کتاب، بیان جایگاه علم و انحای تعلیمیه (تقسیم، تحلیل، برهان و تحدید) یا روش‌های اکتساب علوم تصدیقی و تصویری می‌باشند. اما مسائل فلسفه مضاف به علوم به ترتیب منطقی عبارتند از (همان، ص ۶۱):

۱. شناسایی تاریخی و منطقی ماهیت دانش و چیستی آن؛

۲. هندسه و قلمرو و ساختار دانش و بیان مهم‌ترین مسائل آن؛

۳. معناشناسی مفاهیم کلیدی دانش؛

۴. روش‌شناسی و کشف رویکردها و رهیافت‌های دانش؛

۵. مباحث معرفت‌شناختی دانش؛ مانند چگونگی توجیه و اثبات گزاره‌ها و بیان سرشت (واقع‌نمایی یا ابزارنگاری) آنها؛

۶. پیش‌فرض‌ها و مبادی علمی و غیرعلمی (تبیین روان‌شناختی و جامعه‌شناختی) دانش و رفتار جمعی و تأثیرگذار عالمان؛

۷. غایت و کارکرد و پیامدهای فردی و اجتماعی دانش؛

۸. مطالعه تطبیقی گرایش‌های مختلف دانش؛

۹. نسبت و مناسبات دانش با علوم و رشته‌های علمی همگون و مرتبط (بیان تأثیر و تأثر آنها بر یکدیگر؛

یک زبان، دست‌کم شاهی از دائرةالمعارفی فلسفی می‌طلبد، نه چنین شاهی از حاشیه کلمه فلسفه در یک فرهنگ لغت غیرتخصصی.

۲. ایشان تصریح می‌کند که واژه فلسفه در فلسفه حج، نماز و... به معنای فلسفه مضاف به حقایق نیست (همان، ص ۹۲). اگر بر طبق دیدگاه ایشان، فلسفه مضاف به حقایق دانش‌هایی هستند که به پرسش‌های درونی واقعیات نفس‌الامری (اعم از حقیقی و اعتباری و اعم از مادی و مجرد) می‌پردازد و اگر ما تنها دو نوع فلسفه مضاف (مضاف به علوم و مضاف به حقایق) داریم، چرا فلسفه حج و نماز و... مصادیقی از فلسفه‌های مضاف به حقایق نباشند؟ معیار دقیق جهت توجیه این تمایز دست‌کم مبهم است.

۳. ساده‌ترین ایراد بر نظریه دیدبانی آن است که اصلاً نظریه جدیدی نیست، بلکه این‌گونه اظهارنظر در هر زمینه‌ای، کاری است که هر محقق انجام می‌دهد؛ یعنی هر محقق در مقام تحلیل یک نظریه و مسئله ناگزیر از بیان آراء گذشتگان و سپس طرح نظریه خود با روش منطقی است و اینکه این کار را نظریه دیدبانی نام بنهیم و آن را یک ابتکار به حساب آوریم، قابل دفاع نیست. بنابراین، به دلیل عدم تطابق با اصول نظریه‌پردازی، این دیدگاه را تنها می‌توان در قالب اظهارنظر و نه نظریه‌پردازی ارزیابی نمود.

۴. قایل شدن به اشتراک لفظی «فلسفه» در فلسفه‌های مضاف نیز چالش‌برانگیز است. اولاً، اگر بپذیریم که رایج‌ترین تعاریف از واژه فلسفه عبارتند از: «تمام علوم حقیقی»، «تمام علوم حقیقی و برخی علوم اعتباری»، «فلسفه اولی یا مابعدالطبیعه» و «تأمل عقلی نظام‌یافته»، درخواهیم یافت که

می‌توان به نظریه‌های بایسته دست یافت و پارادایم و الگوی دیگری از فلسفه مضاف را مطرح کرد.

ب) فلسفه مضاف به حقایق با رویکرد تاریخی - منطقی: همه ویژگی‌های مذکور در مورد این بخش نیز صادق است. گفتنی است در این دو نوع از فلسفه مضاف، دو رویکرد تاریخی و منطقی مکمل یکدیگر هستند و نوعی دورهم‌منوتیکی بین آنها برقرار است (همان، ص ۸۳). وجه تسمیه این نظریه به «نظریه دیدبانی» نیز آن است که رویکرد تاریخی مانند عملیات دیدبانی در مناطق جنگی، نگرش کلان به علم یا واقعیت را برای محقق فراهم می‌کند تا با توجه به نیازهای زمان و روش منطقی بتواند به مقام بایسته دست یابد و منشأ تحول در علوم گردد.

نقد و بررسی

با مطالعه دیدگاه آقای خسروپناه، موارد زیر به ذهن می‌رسد:

۱. ایشان از تعبیر «فلسفه مضاف» به عنوان یک اصطلاح رایج غربی (در مقابل عبارت: Philosophy of) استفاده می‌کند؛ درحالی‌که ظاهراً چنین اصطلاحی در ادبیات غربی رواج ندارد. ایشان تنها ارجاعی که برای این اصطلاح به یک متن غربی داده، ارجاع به یک فرهنگ لغت ساده (نه تخصصی) است، و همین ارجاع نیز واقعاً دلالتی بر مراد ایشان ندارد؛ زیرا آن فرهنگ لغت نیز، این عبارت را نه به عنوان عبارتی متمایز، بلکه در ذیل کلمه «Philosophy» آورده و مقصودش صرفاً این بوده که پسوند «of» اگر به کلمه فلسفه اضافه شود، چه معنایی را افاده می‌کند. در واقع، رواج یک اصطلاح فلسفی در ادبیات فلسفی

مشترکی در کار بوده که تقسیم ممکن گردیده است. ۵. در فلسفه‌های مضاف به علوم، نظیر فلسفه علوم تجربی و فلسفه علوم اجتماعی، مباحث برون علمی نظیر تعریف، روش و ارتباط علمی که مضاف‌الیه قرار گرفته با علوم دیگر مورد بحث قرار می‌گیرد. این نوع از فلسفه، همان چیزی است که آقای خسروپناه آن را فلسفه مضاف به علوم با رویکرد تاریخی نامیده است. اما ایشان بجز این نوع، از گونه دیگری از فلسفه مضاف به علوم با نام «فلسفه مضاف به علوم با رویکرد منطقی» - با ویژگی‌هایی که گذشت - یاد می‌کند که بحث برانگیز است؛ زیرا آنچه در مقام مشاهده ملاحظه می‌کنیم، جز همان قسم اول نیست؛ قسمی که در آن پرسش‌های بیرونی علم در آن مطرح می‌شود. بنابراین، فرض فلسفه مضافی با نام «فلسفه مضاف به علوم با رویکرد منطقی» و قرار دادن آن در برابر «فلسفه مضاف به علوم با رویکرد تاریخی» بی‌معناست؛ چراکه در مقام مشاهده و بررسی بیرونی، چنین تفکیکی وجود ندارد و همان‌گونه که خود ایشان تصریح می‌کند (خسروپناه، ۱۳۸۹، ص ۳۶ و ۵۰)، این قسم از فلسفه مضاف تنها فرضی است که هیچ وجود خارجی ندارد و به عبارت دیگر، سالبه به انتفاء موضوع است.

این سخن در مورد فلسفه مضاف به حقایق با رویکرد تاریخی نیز صادق است؛ زیرا ما در مقام مشاهده، در فلسفه مضاف به حقایق، واقعیت‌هایی همچون دین، زبان و... را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم و پرسش‌های درونی را در مورد آنها مطرح می‌کنیم. ما در این بررسی نیازی به توجه به تحقق یا عدم تحقق خارجی آن واقعیت مضاف‌الیه نداریم تا

فلسفه‌های علوم به معنای چهارم فلسفه‌اند. به عبارت دیگر، فلسفه بین آنها مشترک معنوی است نه مشترک لفظی. بنابراین، این سخن که فلسفه‌های مضاف هیچ نقطه اشتراکی با یکدیگر ندارند نمی‌تواند صحیح باشد؛ زیرا روش در همه آنها عقلی است و گرچه در فلسفه‌های مضاف به علوم به دلیل تاریخی بودن علم، به سیر تکون و توسعه علم مضاف‌الیه مطرح می‌شود، اما باید توجه داشت که روش فهم و تجزیه و تحلیل در مباحث فلسفه علم نظیر کشف مبانی، مفروضات، اصول حاکم بر روش علمی، چیستی علم و استقراء و فرق علم و غیر علم، عقلی است. شاهد بر این مطلب آن است که اگر کسی در فلسفه علم فقط به نقل تاریخی نظریات اکتفا کند، نمی‌توان آن را فلسفه علم نامید. نقل تاریخ، فلسفه را تاریخی و غیرعقلی نمی‌کند (فنائی اشکوری، ۱۳۹۰، ص ۲۲۸-۲۲۹).

البته مؤلف کتاب فلسفه فلسفه اسلامی در برخی مواضع این کتاب ناخواسته سخنانی را مطرح کرده که بیشتر مثبت اشتراک معنوی واژه فلسفه است تا نافی آن. برای مثال، وی هم در تعریف فلسفه مضاف به علوم و هم در تعریف فلسفه مضاف به حقایق، از عبارت «دانش‌های ... هستند که» استفاده می‌کند (همان، ص ۲۳۰). این تعبیر نشان از آن دارد که مؤلف در هر دو مورد، فلسفه را به معنای دانش گرفته است. ثانیاً، شاهد دیگر و بهتر آنکه در موارد متعددی فلسفه‌های مضاف را به انواع مختلف تقسیم کرده است (خسروپناه، ۱۳۸۹، ص ۳۵، ۸۲ و ۹۱)، لابد پژوهشگر محترم می‌پذیرد که تقسیم یک شیء به اقسام، فرع بر اشتراک اقسام در مقسم است و معنای

بلکه چیزی شبیه آن می‌داند. عبارت ایشان در آموزش فلسفه نیز این مطلب را تأیید می‌کند: «... بعضاً مطالبی از قبیل تاریخچه، بنیانگذار، هدف، روش تحقیق، سیر تحول آن علم نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد نظیر همان مطالب هشت‌گانه‌ای که سابقاً در مقدمه کتاب، ذکر و به نام "رئوس ثمانیه" نامیده می‌شده است» (مصباح، ۱۳۸۳، ص ۷۲-۷۳).

ایشان در کتاب فلسفه اخلاق نیز علاوه بر مطلب فوق، بحث از مبادی تصوری و تصدیقی علم اخلاق را نیز جزء وظایف فلسفه اخلاق می‌داند (مصباح، ۱۳۷۷، ص ۱۷ و ۲۰).

بنابراین، پذیرش این مطلب که فلسفه علوم توسعه و تعمیق و پالایش مباحث مقدماتی است (فتنایی اشکوری، ۱۳۹۰، ص ۲۳۲) هیچ بُعدی ندارد. در این صورت، فلسفه علم شامل مباحث فوق می‌باشد و البته طبیعی است که با گسترش حوزه علوم مملو از مباحث دیگر نیز خواهد بود. با توجه به عبارات موجود در آثار آیت‌الله مصباح، به نظر می‌رسد مراد ایشان نیز چیزی جز این نباشد.

۸. ایراد دیگری که ایشان به نظریه آیت‌الله مصباح وارد کرده این است که مباحث مطرح در رئوس ثمانیه متفاوت از مباحث فلسفه علوم است و حداکثر این است که رابطه بین آنها عموم و خصوص من وجه باشد. ایشان برای اثبات این مطلب فهرست ده‌گانه‌ای از وظایف فلسفه علوم را ارائه داده است. با مقایسه این فهرست با فهرست مباحث مطرح در رئوس ثمانیه، می‌توان دریافت که تفاوت ماهوی و اساسی بین آنها نیست و فلسفه علم رئوس ثمانیه و اجزای علوم را دربر دارد و به عبارت دقیق‌تر، توسعه

بر اساس آن دو نوع فلسفه را شکل دهیم. برای مثال، در فلسفه ذهن یا فلسفه نفس و یا فلسفه دین، به طرح پرسش‌هایی پیرامون ذهن، نفس و یا دین می‌پردازیم و این‌گونه نیست که دو نوع فلسفه ذهن، نفس و یا دین داشته باشیم که در یکی با رویکرد تاریخی به بررسی آن واقعیت بپردازیم و در دیگری با قطع نظر از تحقق یا عدم تحقق خارجی آن. بنابراین، فرض فلسفه مضافی با نام «فلسفه مضاف به حقایق با رویکرد تاریخی» و قرار دادن آن در برابر «فلسفه مضاف به حقایق با رویکرد منطقی» نیز چندان موجه به نظر نمی‌رسد مگر آنکه ایشان جعل اصطلاح کرده باشد.

۶. توجه به این نکته در بحث از شناخت ماهیت فلسفه‌های مضاف لازم است که ما در صدد شناخت واقعیتی خارجی (اعم از علمی یا عینی) هستیم. به عبارت دیگر، شناخت فلسفه‌های مضاف، شناخت واقعیتی خارجی است. بنابراین، به منظور شناخت وجه استعمال آن در غرب، لازم است موارد استعمال فلسفه‌هایی که در غرب به صورت مضاف به کار برده شده‌اند استقصا کرده و مورد نقد و بررسی قرار دهیم نه اینکه اصطلاحات جدیدی همچون فلسفه جامعه، فلسفه منطق فهم دین و... را اضافه کنیم و بعد با این اصطلاح‌سازی، خود، چارچوب بدسیم و بر اساس آن دیدگاه‌های دیگران را نقد کنیم.

۷. نقد دیگر در مورد اظهار نظر ایشان در مورد ماهیت فلسفه مضاف از دیدگاه آیت‌الله مصباح است که به نظر می‌رسد وارد نباشد. آنچه در بررسی دیدگاه آیت‌الله مصباح باید مورد توجه قرار گیرد این است که ایشان فلسفه مضاف را نه رئوس ثمانیه،

است. ایشان دو گفتار اول کتاب مذکور را به طرح مسائلی اختصاص داده که سعی می‌کند آن را نظریه‌ای جدید با نام «نظریه دیدبانی» بنامد. این مسائل عبارتند از: ۱. کشف گونه‌های فلسفه مضاف در غرب (شامل فلسفه‌های مضاف به علوم با رویکرد تاریخی، فلسفه‌های مضاف به علوم با رویکرد منطقی، فلسفه‌های مضاف به حقایق با رویکرد تاریخی و فلسفه‌های مضاف به حقایق با رویکرد منطقی)؛ ۲. تأسیس دو فلسفه مضاف جدید با نام‌های فلسفه‌های مضاف به علوم با رویکرد تاریخی - منطقی و فلسفه‌های مضاف به حقایق با رویکرد تاریخی - منطقی. این نظریه دیدبانی نامیده شده است.

با تدقیق در مباحث مطرح شده در فلسفه فلسفه اسلامی، مشخص شد که اولاً، این نظریه نمی‌تواند به عنوان نظریه، آن هم نظریه بدیع و نو، شناخته شود. ثانیاً، در برخی از مباحث ایشان ابهام و ناسازگاری‌هایی دیده می‌شود که رفع آنها می‌تواند به فهم مراد ایشان کمک کند و ثالثاً، نظر ایشان در باب اشتراک لفظی واژه فلسفه در فلسفه‌های مضاف و نیز نکات انتقادی ایشان به دیدگاه دیگر صاحب نظران قابل خدشه است.

آن است. مباحث تعریف، موضوع، مسائل، مبادی تصویری و تصدیقی و غایت و فایده از مباحثی است که هم در فلسفه علوم مطرح می‌شود و هم در رئوس ثمانیه. تغییر در تعابیر هیچ‌گاه موجب تغییر ماهیت نمی‌شود. معناشناسی همان مبادی تصویری، پیش فرض‌ها همان مبادی تصدیقی، چیستی همان تعریف، هندسه و قلمرو همان مسائل و کارکرد همان فایده است. البته در فلسفه علم ممکن است مباحثی افزون بر مباحث رئوس ثمانیه مطرح شود و یا مباحثی در رئوس ثمانیه باشد که در فلسفه علوم جایگاهی ندارد، اما این مطلب با این ایده منافاتی ندارد که «فلسفه علم توسعه رئوس ثمانیه است.» به عبارت دیگر، اعتقاد به وجود رابطه عموم و خصوص من وجه میان فلسفه علوم و رئوس ثمانیه که آقای خسروپناه به آن معتقد است، هیچ منافاتی با این ندارد که فلسفه علم را توسعه رئوس ثمانیه بدانیم و این دو نظر با یکدیگر قابل جمعند (همان، ص ۲۳۲-۲۳۳). اما اینکه تمایز رئوس ثمانیه از فلسفه علم را توصیفی بودن اولی و تحلیلی بودن دومی بدانیم نیز به نظر نادرست می‌رسد و با بحث‌های تحلیلی گذشتگان در باب رئوس ثمانیه ناسازگار است. از این رو، نمی‌توان رئوس ثمانیه را توصیفی صرف دانست. به علاوه، اینکه بحث‌های فلسفه علوم اعم از بحث‌های رئوس ثمانیه است موجب تمایز ماهوی بین آن دو نمی‌شود (همان، ص ۲۳۳).

نتیجه‌گیری

آقای خسروپناه در کتاب فلسفه فلسفه اسلامی مباحث جدیدی را در حوزه فلسفه‌های مضاف ارائه کرده

منابع

چالمرز، آلن ف، ۱۳۷۴، **چیستی علم: درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی**، تهران، علمی فرهنگی.

حبیبی، رضا، ۱۳۸۶، **درآمدی به فلسفه علم**، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

خسروپناه، عبدالحسین، ۱۳۸۹، **فلسفه فلسفه اسلامی**، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

رشاد، علی اکبر، ۱۳۸۵، **فلسفه مضاف، در فلسفه‌های مضاف**، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

سروش، عبدالکریم، ۱۳۵۷، **علم چیست؟ فلسفه چیست؟**، تهران، حکمت.

فناپی اشکوری، محمد، ۱۳۹۰، «ملاحظات درباره کتاب فلسفه فلسفه اسلامی»، **معرفت فلسفی**، ش ۳۱، ص ۲۲۷-۲۴۵.

لاریجانی، صادق، ۱۳۷۶، «اقتراح»، **نقد و نظر**، ش ۱۲.

مصباح، محمدتقی، ۱۳۸۳، **آموزش فلسفه**، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.

—، ۱۳۷۷، **فلسفه اخلاق**، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی